



۲۰۱۸/۰۸/۱۶

دوکتور محمد اکبر یوسفی.

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت پنجم)

یادداشت: تحریر این سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۴/۱۰ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تایی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط در آغاز تذکر کوتاه صورت گرفته، متباقی متن بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

«انتقال مفید علم و دانش از یک زبان به زبان دیگر، انسان ها را با هم نزدیک و آشنا می سازد. "پیندیک اندرسن"، مؤلف کتاب: "اختراع ملت"، نقش صنایع چاپ "کتب" را درین اختراع ملت، تعیین کننده دانسته است. او درین رابطه، بدین مفهوم استدلال می کند، که با نشر "زُمان ها" و "داستان ها" و غیره نشرات، وضعیتی بوجود آمده است که انسان هائی که اصلاً یکدیگر را در عمر ندیده بودند و یا حتماً نمی دانسته اند، که کی کی است و یا کی در کجاست، با خواندن متون کتب، احساس آشنائی و منسوبیت به اجتماع و کشور، می نموده اند. نا گفته نماند که از طریق کتب، ارزش های کلتوری جامعه و هم چنان تأریخ و سیستم حقوقی و اداری، بطور منظم انتقال می یافت، که در نتیجه، «ارزش های نوین، کلتور و فرهنگ، اداره» و غیره موضوعات زندگی و هم چنان، موقف کشور در مناسبات بین المللی، تبادل می شد، که برین مبنی، در ذهن و خاطره انسان های آن جامعه، «هویت» اجتماعی و کلتوری گذشته، تجدید ماهیت کسب می کرد، که به آن، در مرحله حرکات بسوی "مُدرنیزم"، در تحت مفهوم "هویت ملی" نیز، تجدید کیفیت می یافت و زندگی و رسوم و عادات دیرینه، که چوکات زندگی عنعنوی را مشخص داشته است، بتدریج به تحت الشعور و یا به فراموشی سپرده می شد، در نتیجه، حیات «مُدرن» را در پیش می گرفته اند. انسان نوین، «آزاد» و «انفرادی» با اراده مستقل و شخصیت خودی، در امور حیاتی و سیاسی و مشی آینده، سهم فعالتر و مستقیم می گرفته است، که با گذشت زمان و آموزش نوین، کلتور «دیموکراسی» را هم، به عنوان سرمشق حیات جاری و آینده، قرار می داده اند.

مطابع کتب و رساله ها و نشرات، هم چنان استعداد ها، را تشویق به تحریر کتب و مطالب خواندنی، می نموده اند. این صنایع و سایر بخش های علم و تخنیک و کتب و فرهنگ و هنر، بتدریج، در سراسر جهان راه نفوذ آنرا می یابد، نوعی از مسابقه و موضوع ترجمه کتب و داستان ها، بزبان های دیگر، معرفت جمعیت مورد نظر را با جهان خارج نیز با خود انتقال می نموده است. با زهم تأکید می ورزیم که مقایسه زبان ها را نمی توان، مانند مسابقه موتور دوانی به پیش برد. هر یک از زبان ها اهمیت بخصوص خود را، داراست. ظرفیت کلام و اصوات و حروف یک زبان با زبان دیگر فرق می کند. به قدر زبان مشخص کسی می داند، که با آن بلدیت داشته باشد. وقتی بیک زبان آگاهی نداشته باشد، پس در باره کیفیت و نقش آن زبان، در مقایسه با زبان های دیگر، از کجا و چه می داند. در حالی که هر زبان در قدم اول برای آن جمعیت ها و برای آن حوزه های کلتوری و

فرهنگی اهمیت می داشته باشد، که این زبان منسوب به آن اجتماع باشد و به عبارت دیگر در آن حوزه، از جانب همان جمعیت عصر حاضر و یا اجداد آنها، اختراع شده باشد. این هم قابل فهم است، که یک زبان، ممکن به نسبت عوامل مختلف، از جانب انسان های بیشتر صحبت شود. در همچو حالات موقف و قوت سیاسی دولت مربوط آن جامعه، گاه گاه هم چنان، نقش عمده ایفاء می کند، (سلطان محمود غزنوی کی بود؟ در امر رشد کدام زبان، کمک کرد؟ زبان خودش با درباریان او کدام زبان بود؟، مثال های دیگر هم وجود دارد.) مهمتر از آن اینست که در عقب کلمات زبان، ذخیره از گنجینه های علمی و معلوماتی از تاریخ و فرهنگ گرفته تا سایر موضوعات در باره اجتماع و طبیعت و انواع ارزش های انسانی، در مقایسه با دیگر زبان ها، بیشتر در اختیار داشته باشد، در چنین حالت می تواند، در خارج از حوزه فرهنگی و کلتوری معینه نیز بیشتر ترویج شده باشد. در حال حاضر بر طبق احصائیه های نشر شده، در جهان امروز، از ۶۵۰۰ تا ۷۰۰۰ زبان مختلف وجود دارد، که فقط ۱۰ الی ۱۲ لسان، توسط انسان هایی صحبت می شود، که کمیت بلند، در مقایسه با دیگران نشان می دهد. در جمله زبان هائی که، زمانی یک زبان در جهان مقام بلند داشته است، ولی حال صحبت به آن زبان ممکن کمتر صورت گیرد. ممکن است، به نسبت اهمیت علمی - تاریخی، نیازمندی به آموزش آن احساس شود. درینجا می توان، به عنوان مثال، از همچو زبان های قدیمی، از جمله از زبان لاتین و هم از زبان یونانی، قدیمی، یاد کرد. در کشور های ارو پائی که دولت های آنان، در نتیجه انکشاف نظم قانون، به رشد سیستم اقتصادی و اساسات علمی - تخنیکی و غیره نیز دست یافته اند، در برابر عقاید مذهبی مردم آنها، هم چنان موقف بی طرفانه یا "نیوترال" اتخاذ می نمایند. این سیاست، صلح و همزیستی را بین پیروان عقاید مختلف، در کشور های جداگانه آنها، ممکن می سازد. این دولت ها را "سیکولار" تعریف می کنند. برخلاف در کشور ما دیده ایم، که تمایلات خفیف بسوی "سیکولاریزم"، که از جانب حاکمیت های قبلی نشان داده شده است، با چه عکس العمل های شدید مخالفت، از جانب متفدین محلی و "بنیادگرایان اسلامی" مقابل شده اند. حال اینک در طی مدت، قریب ۲۶ سال، در نام رسمی دولت، کلمه "اسلامی" علاوه شده است.

نویسنده این مطلب، در جست جوی مفاهیم و نظرات مختلف درین رابطه بوده، تا دیده شود که درین رابطه، اروپایی ها، مناقشات آنها را در مراحل مختلف تاریخ چگونه به پیش می برده اند، موضوع لسان، مذهب، رسوم و عنعنات با چه وزنه برای آنها نقش داشته و حال که به مراحل معینی از «دیموکراسی» رسیده اند، این موضوعات در شرایط فعلی چه نقش و وزنه ای را بخود گرفته است. طوریکه قبلاً تذکر رفته است، از قرن هژده بدینسو، مؤرخین روابط و تبادلۀ امتعه و نتایج علمی و فرهنگی را بوضاحت بیشتر، مشاهده نموده اند، که بصورت عموم همه کشورها، در پرنسیپ با هم مرتبط اند، اما در مناسبات "دوجانبه" می تواند، روابط متفاوت باشد. روابط کلتوری و فرهنگی بین کشورها، در تبادلۀ ارزش ها، نقش مؤثر ایفاء می کند. حال باید کوشید، تا اثرات ممکن دست آورد های اروپایی را، اگر در جامعه افغانی وجود داشته باشد، جست جو کرد.

مجله شپیگل در شماره ششم سال ۱۹۸۰م، در باره هیأت اعزامی، "قیصر آلمان"، به در بار «امیر حبیب الله خان (سراج)، عنوان ذیل را بکار برده است: «**بخاطر قیصر از طریق دشت نمکسار (دشت لوط)**». این اقدام را مجله در مناسبات بین افغان ها و آلمان ها چنین ارزیابی نموده است: «**مأموریت - فرماندهی مخفی و کمک نظامی**». ازین راپور مفصل نکات چندی را بازگو می کنیم: «از جهت تاریخی، تماس افغانی - آلمانی از طریق یک مأموریت فرماندهی مخفی، به ماجراجویانه ترین فصل تاریخ دیپلوماسی، تصنیف شده است. این تلاش "قیصر ویلهلم دوم"، بخاطر تحریک امیر افغان، در جنگ اول جهانی، علیه هند - برتانوی صورت گرفته است. این مفکوره در حقیقت از یک شخصی نشأت نموده است، که بشیوه نه کمتر ماجراجویانه در ترکیه، سلطان سقوط یافته که، در کمترین سالها، از یک افسر - ولایت، به رتبه جنرال و وزیر جنگ، ترقی می کند: "انور پاچا". این مرد افسانه یی، رهبر انقلاب جوان ترکی، مهمان مورد اعتماد در مانور - قیصر و مشتاق تعلیمات ارکان حرب «پروس»، می خواست از طریق افراد واسطه یی معلومات حاصل نماید، که آیا امیر حبیب الله، حاضر خواهد بود، که در تحت شرایط مساعد، قرارداد عقد یافته تحت الحمایوی، سال ۱۸۹۳م را، با هند - برتانوی فسخ کند. قرار داد را پدر

حبیب الله، امیر عبدالرحمن، بعد از جنگ خونین دوم، که انگلیس با تلاش بیهوده، می خواست افغانستان را به امپراتوری استعماری آن مدغم سازد، عقد نموده بود. افغانستان بعد از آن در سیاست داخلی مستقل بوده است، ولی وابسته به امپراتوری، بحیث یک دولت پوشالی (« پوفر- شتات» - بزبان آلمانی، «بفر- ستیت»، بزبان انگلیسی) بین روسیه و هند، تعریف گردید. سیاست خارجی را انگلیس اداره و عیار می نمود، دقیقاً توسط وایسرای یا معاون پادشاه انگلیس. در مقابل برتانیه حاضر گردیده بود، تا به امیر و همچنان به شهزاده هندی، « سبایدی» (حمایت پولی) سخاوتمندانه بپردازد. برای حکمروای کابل در آنوقت عملاً یگانه منبع عاید بوده است. طبیعی است که ترک جوان "انور پاچا" دقیق نمی دانست. هدف او در تلگرام پیشنهادی ای که به برلین مخابره نموده بود، این بوده است، تا امیر به تبدیل جبهه تشویق گردد، و اضافه از آن هدف در آن هفته بوده است، که در صورت درگیر ساختن او به جنگ، ترکیه را در پهلوی قدرت متوسط بحیث یک کشور اسلامی، بمثابة متحد، خود خواهد داشت. «انور پاچا»، بیشتر در فکر جبهات روسیه و ایران بوده ولی لوی درستیز (سرفرماندهی) برلین بیشتر هندوستان را، زیر نظر داشته است.»

در صفحه ۱۳۳ شماره ۶ سال ۱۹۸۰م مجله شپیگل از هیأت تحت رهبری « ویرنرفن هینتنگ » نام برده شده در جایی می خوانیم: « در یک مکتوب ای که ویلهلم دوم «دیکنه» نموده بود، قیصر از امیر خواهش برسمیت شناختن "رایش آلمان" را، با عقد اتحاد، برای پیشبرد جنگ مشترک، پیشنهاد می کند.»

همین مکتوب نشانه واقعت تاریخی است که آلمانها، قبل از آنکه کشور افغانستان به استقلال کامل آن دست یابد، به افغانستان بحیث یک دولت مستقل می نگریسته اند. این در حالی بوده است، که «بازی بزرگ» قدرت های متخاصم، بزرگ استعماری وقت، هنوز برین کشور سایه داشته است.

در جای دیگر می خوانیم: « در ماه فیبروری ۱۹۱۹م فرمانروای کابل در اقامتگاه زمستانی اش در جلال آباد، در حالت خواب توسط شخص غیرتمند ضد انگلیسی، به ضرب تیغ کشته شد.» درین خبر مانند سائر اخبار، هویت دقیق، یا اسم قاتل را تا حال افشاً ننموده اند. ممکن است که یا نمی دانسته اند و یا نمی خواستند. اگر نمی دانستند که کی بود، پس از ضد انگلیسی وی چه می دانستند. در همین منبع همچنان ادعا شده است که «ممکن برادرش صدراعظم نصرالله خان در توطئه علیه برادرش دست داشته بوده باشد.» منبع دیگر باز چنین احتمال را بر پسر تذکر می دهد. این حادثه، یعنی افشای قاتل اصلی برای ابد مبهم خواهد بود. حال هم اگر هر نوع سندی که به نشر برسد، هیچکس به آن باور نخواهد کرد. ولی علاقمندان شایعه و حدسیات و افراد قصه پرداز هم هنوز در جهان بطور وافر، موجود بوده می توانند.

در رابط با اصطلاح "ملت" در مقالات متعدد حرف زده شده است. ولی در رابطه با «ملت گرائی»، نویسنده آنرا مانند نمک و یا ادویه دیگ غذا های لذیذ اشتباه نمی کند. هم چنان وقتی از "ملت گرائی" در اروپا سخن گفته می شود، امید است، چنین انتباه حاصل نگردد که گویا نویسنده، در طول تاریخ این ایدولوژی را، بمثابة ایدولوژی رهبری کننده می شناسد. نه این چنین نیست، بلکه وقفه های معینی را مؤرخین در بعضی ازین کشورها، طوری گزارش داده اند، که این ایدولوژی، توأم با عوامفریبی اوج گرفته و وقتی ویرانی های عظیم ناشی از اعمال بیروان آن بجا مانده است، نقش و اهمیت خود را در جوامع از دست داده است.

نفرت مشهود علیه ملت گرایان وقت، در بخش های وسیع جوامع باقی مانده است. پس از جنگ دوم جهانی به عنوان مثال، در آلمان فدرال، احزاب پیرو این ایدیلوژی در پارلمان انگشور، راه نیافته اند. خاصتاً از زمانی که پروسه دیموکراسی درین کشورها، با نظام های دولتی مبتنی بر قانون و حقوق، تحکیم یافته و ثبات کسب نموده است، دایره نفوذ و فعالیت پیروان این ایدیلوژی و هواداران ان تنگتر شده می رود. در جمهوری فیدرال آلمان، به عنوان مثال، به سیستم خویش دولت حقوق ( تلفظ کلمه آلمانی « ریخت شتات»)، یاد می کنند. بر مبنای چنین اصول، برای افراد سیاسی، انتخابی نیز چوکات قانونی معین گردیده،

قضات محاکم از صلاحیت خاص در امر تطبیق قانون و حفاظت از منافع کشور درین ساحه، برخوردار اند. با تطبیق عدالت و اجراء قوانین، عاری از فساد، اعتبار و حیثیت دولت و سیستم آنرا در بین افراد جامعه ارتقا بخشیده، در نتیجه احساس و محبت عمیق مردم آن، نسبت به خاک و وطن و جامعه فرهنگی و سیاسی آنها، پایدار باقی می ماند.

اتباع این کشور، بنابر داشتن عقیده سیاسی و یا پیروی از کدام دین و مذهب و غیره، به مهاجرت سیاسی نمی پردازند. مهاجرت هایی هم بخاطر انتخاب محل کار و زندگی در خارج ازین کشور صورت می گیرد. همه می دانند که این کشور در ساحه صادرات مقام والایی را در عرصه بین المللی اشغال نموده است. کارشناسان و متخصصین این کشور در همه نقاط جهان، از اعتبار برخوردار اند، زیرا آلمانی بودن، تنها وابسته به این خاک است، بلکه حیات اجتماعی درین کشور، در تحت رهبری سیستم دولتی به پیش برده می شود، که در طی قرون، زمینه تعلیم و تربیه اتباع و ارتقای مهارت کاری و آگاهی های علمی و تخصصی آنها را بطور متداوم، بر طبق نیازمندی های روز، ارتقاء می بخشد. با چنین موقعیت هر فرد، زمانی که به نسبت داشتن مهارت کاری، در رابطه با آینده، حیات خویش تشویشی نداشته باشد، روشن است که در رابطه با هویت ملی اش احساس آرامش و ممکن احساس "غرور" هم بکند.

بر خلاف در جوامع ای که سیستم های دولتی، در حالت تسلط، یک نظام بی ثبات، نظیر افغانستان امروز باشد، روشن است، که در اداره آن افراد فاسد، مسئولیت امور را در دست می گیرند و مقدم بر همه از کفایت و مهارت لازم کاری و شایستگی، برخوردار نمی باشند، و از جانب دیگر وقتی اتباع آن در عین حال، بنابر ضرورت زمان، امکان تعلیم و تربیت لازم را هم، نداشته باشند، طبیعتاً زندگی دشوار و دلیل را در پیش می داشته باشند. بناءً یک تبعه در همچو وضعیت نا امن و وضعیت خطرناک، احساس "غرور" را در تحت نام "غرور ملی" بر مبنای کدام ارزش ها، خواهد داشت؟ از ارزش های حیاتی که جامعه به آن نیاز دارد، باید دولت از آن مواظبت کند، مسیر ممکن رشد، آنرا هم همان دولت و سیاست تعیین نماید. وقتی در چنین اجتماعات و ملت ها، مانند کشور بحرانی افغانستان، اکثریت قاطع افراد آن، روز تا روز خوار و دلیل می گردند، بناءً باز تکرار می گردد، که احساس "غرور ملی"، از کجا، بوجود می آید؟ چنین جوامع عمدتاً با تشنجات و بحرانها در گیر بوده، روز تا روز از کاروان اصلی زندگی، به عقب می مانند.

آنچه با تأثیرات ممکن متقابل انکشافات همه جانبه، نظیر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و در مجموع جوانب فرهنگی، ارتباط می گیرد، نویسنده تلاش خواهد ورزید، تا "فکت ها" و علایم گوناگون بدست آمده را از منابع مختلف کشور های اروپایی در مراحل مربوطه، در جای نسبتاً مناسب، ارائه دارد. به همه روشن است، که در پروسه شناخت افراد، جوامع از همدیگر، تجارب و اساسات و "میتود های" مختلف النوع علمی - تخنیکی و کلتوری، را تبادل می نمایند. درین راستا، تبادل امتعه بین قاره ها و کشورها، نقش بخصوص خود را داراست.

در امر چنین تأثیرات، توسعه مناسبات دیپلوماتیک بعد از استرداد استقلال افغانستان، متناسب با سطح مناسبات با کشور های خارجی، در عمق و وسعت، همچو تأثیرات نقش عمده داشته است. بعنوان مثال عقد هر قرارداد، فرهنگی با کشورهای خارجی، با درجات مختلف، جوامع را با همدیگر آشنا ساخته می تواند. در چنین مناسبات از همدیگر علم و تخنیک هم می آموزند، که در نهایت در امر تولید امتعه که، توأم با منافع اقتصادی و حیاتی می باشد. در زبان آلمانی تکیه کلامی وجود دارد، که می گوید: «چیزی را که نمی دانم، مرا داغ نمی سازد.» بنابرین، وقتی بعنوان مثال در سال ۱۹۲۴م، قرارداد همکاری های فرهنگی بین افغانستان و آلمان به امضاء رسیده است، ازین مجرا، مردمان هر دو کشور، بیشتر از پیش از یکدیگر و طر زندگی آنها واقف گردیده اند.

از همان آغاز تا اکنون منابع نشراتی افغانی، منظم و بدون کسر، در اختیار نویسنده قرار ندارد، تا دیده شود که در باره هر یک از کشورها، که با آنها قرارداد های روابط فرهنگی و همکاری متقابل عقد گردیده است، چه نوع معلومات و با استفاده از چه

نوع وسایل، در ادوار گذشته به مردم کشور، انتقال داده شده است. به هر صورت بررسی همه جانبه کار یک فرد و آنهم در یک، زمان کوتاه ممکن نیست.

تجربه زندگی نشان داده است که کشور های پیشرفته در اروپای غربی، بیشتر از هر کشور دیگر در کشور های به اصطلاح جهان سوم، در ساحات مختلف، در جوامع چون افغانستان، انواعی از تحقیقات علمی انجام داده اند، علاوه بر اینکه جهانگردان آنها، کتب و رساله ها نوشته اند، وقتاً فوقتاً روزنامه ها و مجلات نیز، گزارشات گزارشگران آنها را منتشر ساخته اند. سطح بلند قابلیت خواندن و نوشتن در جوامع غربی، که خاصتاً با آغاز مرحله صنعتی، با تطبیق برنامه های عمومی تعلیمی و رشد جامعه در همه ساحات، در حقیقت امر، نسل جدید علاقمند به خواندن، یا بهتر بگوئیم عادت مداوم به خواندن را بخود گرفته اند، این حالت به تقویت قشر روشنفکر، نظیر ژورنالیستان، نویسندگان و در نتیجه انکشاف صنعت چاپ منجر گردیده، رشد کلتور و فرهنگ در بهبود ماهیت و کیفیت زندگی و بهبود اقتصادی نیز یاری می رساند. خواننده گان بحیث کمیت عظیمی از مصرف کنندگان برای تولیدات اهل علم و فرهنگ شناخته شده اند. چنین وضع به روشنفکران، چون ژورنالیستان و رمان نویس، امکان آرا بخشیده است، تا در چنین ساحات بمثابة شغل مشخص و مستقل با هویت معتبر در جامعه فعال گردند. بدینتریب فعالیت های فرهنگی، در عین حال، زمینه دریافت منبع عاید پولی برای امرار حیات گردیده، قشر و یا نیروی جدید فرهنگی، که در اروپا به آن، نیروی های ایجادگر در فرهنگ نیز یاد می کنند، بمثابة جزء فعال جامعه ایجاد و از نسل به نسل بطور متوالی، به تجدید نیرو قدم بر می دارند.

در جوامع کم انکشاف یافته، چنین قشرها، مانند سایر بخش های جامعه، چنین آهنگ رشد و تکثر را نداشته، فقط بعضی از عادات و رسوم عنعنوی، از برخی از موضوعات فرهنگی را از نسل به نسل، آنهم در ساحات محدود حفظ می کنند. بعنوان مثال، در زندگی دهات افغانستان، وقتی چوپان در جریان روز، در عقب بز و گوسفند اش، وقت کافی برای تمرین نواختن نی را دارد، شبانگاه، امکان دارد که تنها برای اعضای فامیل و یا همسایگان مسکون در ده و یا در غزدی، بشنواند. ازینگونه نشست ها مانند حیات شهری پول و یا مزد، بدست نمی آورد. بنابراین درین بخش، یعنی در دهات بی شمار افغانستان، رشد فرهنگ و هنر، ممکن نبوده است.

در قریب پنجاه سال اخیر همیشه شنیده ایم که اصول « سپردن کار به اهل کار » درست عملی نبوده است. در چنین جوامع، وقتی در سیستم سیاسی، حالتی مسلط می گردد، که عالم و کارشناس زیر دست افراد پائین سویه مقرر می گردد، هیچگاه نباید، انتظار خلاقیت در امور را، از آنها داشت. در چنین یک حالت نمی تواند، فضای اعتماد مردم با سیستم بوجود آید. چنین اوضاع وحدت ملی را نیز به قیرستان می سپارد. در جای مناسب، البته در باره مرحله انکشافی جوامع غربی که به آنها جوامع توانا یا کارساز و ماهر، می نامند، تماس خواهیم گرفت.

ادامه دارد ...

